



## قاعده حجیت انصراف و کارایی آن در مسائل مستحدثه

پدیدآورنده (ها) : اسلامی، رضا

فقه و اصول :: پژوهش‌های اصولی :: تابستان 1393 - شماره 21

از 39 تا 61

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1401856>

دانلود شده توسط : محسن شیرخانی

تاریخ دانلود : 17/06/1399

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

## قاعده حجیت انصراف و کارایی آن در مسائل مستحدثه

رضا اسلامی<sup>۱</sup>

### چکیده

از جمله مباحث مهم باب الفاظ علم اصول که در ابواب و مسائل گوناگون فقه، کاربرد دارد و از موضوعات مورد ابتلاء فقها محسوب می‌شود، قاعده انصراف است که از جمله استظهار لفظی می‌باشد. این مقاله در مقام بازخوانی «قاعده انصراف» ضمن تبیین و بررسی تعریف، اقسام و مناشیء انصراف به بررسی حجیت این اقسام پرداخته، تلاش می‌کند ضمن اشاره به برخی از کارایی‌های این قاعده در برخی از مسائل مستحدثه به چگونگی کاربرد آن در فقه بپردازد. این نوشتار در دو بخش سامان پذیرفته است:

در بخش اول که ماهیت اصولی دارد، نوعی سازماندهی از دیدگاه‌های اصولیان را فراهم کرده و نکاتی در تحلیل بحث افزوده و در نهایت با اشراف به دیدگاه‌های جدید به نوعی جمع‌بندی رسیده است و در بخش دوم که ماهیت فقهی دارد، کارایی قاعده حجیت انصراف در حل مسائل مستحدثه را با ذکر نمونه‌هایی نشان می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** انصراف، اقسام انصراف، حجیت انصراف، مناشیء انصراف

---

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی

قواعد استظهار لفظی از مهم‌ترین قواعد اصولی برای تنقیح دلالت نصوص است و پس از آن استظهار از فعل و سیره عملی معصوم اهمیت دارد. در منابع اصولی، حجم بسیاری از مباحث مصروف به شناخت دلالت در قالب مباحث صغروی و سپس تبیین وجه حجیت آن در قالب مباحث کبروی است و در بخش اول یعنی مباحث صغروی بیشترین تمرکز بر دلالت‌شناسی ادله لفظی است؛ زیرا در میان ادله شرعی، سهم ادله لفظی و حجم آنها بیشتر است. قرآن تماماً دلیل لفظی و عمده سنت نیز در قالب سنت قولی یعنی احادیث و اخبار تجلی یافته است. در عین حال نباید از سنت فعلی و تقریری غافل شد و نیاز به توسعه مباحث مربوط به دلالت‌شناسی فعلی و سیره معصوم را نادیده گرفت.

ما در این نوشتار در صدد بازخوانی «قاعده حجیت انصراف» هستیم که از جمله استظهار لفظی است و سپس تطبیقات این قاعده در فقه را مطرح می‌کنیم که نشان از کارایی و اهمیت آن است.

در بحث اول که ماهیت اصولی دارد، نوعی سازماندهی از دیدگاه‌های اصولیان را فراهم کرده و نکاتی در تحلیل بحث افزوده و در نهایت با اشراف به دیدگاه‌های جدید به نوعی جمع‌بندی رسیده‌ایم و در بحث دوم که ماهیت فقهی دارد، کارایی قاعده حجیت انصراف در حل مسائل مستحدثه را با ذکر نمونه‌هایی نشان داده‌ایم.

ناگفته نماند که در حل مسائل مستحدثه رجوع به اطلاقات بسیار شایع است و قبول انصراف معنایش وجود قرینه‌ای بر تقيید معناست که گاه از آن غفلت می‌شود، پس در اطلاق‌گیری از ادله لفظی، احتمال وجود انصراف را باید به دقت بررسی کرد وگرنه از استظهار عرفی فاصله گرفته‌ایم.

## تعریف انصراف

انصراف یعنی «انس ذهن به حصه‌ای خاص از حصص معنای موضوع له»<sup>۱</sup>. البته به ندرت می‌توان در آثار اصولیان تعریفی برای انصراف یافت و شاید آن را مستغنی از تعریف و همان فهم عرفی از معنای لفظ «انصراف» را برای انتقال مخاطب به معنای مقصودشان

۱. عبدالساتر، بحوث فی علم الاصول، ج ۷، ص ۵۲۷؛ هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۴۳۱.

کافی می‌دانستند.

## انصراف و ظهور

انصراف ذهن به برخی مصادیق معنا یا انصراف ذهن از برخی مصادیق معنا اگر به حدی باشد که کاشف از حصول وضع باشد، چنین امری معنایش نقل لفظ از معنای مطلق به معنای مقید و تکون ظهور ثانوی برای لفظ است و چنین انصرافی باید متکی به ذهن عموم مردم و عرف عام باشد که تغییر مخاطب و موقعیت او تأثیری در حصول و عدم حصول انصراف نداشته باشد. ولی اگر انصراف برای فرد یا افرادی خاص و در شرایط خاص باشد و به نحوی متکی به قرینه باشد چنین انصرافی ظهور لفظی نمی‌آفریند؛ چون ظهور لفظی ظهور نوعی و عام است نه ظهور شخصی و خاص.

## اقسام و مناشیء انصراف

### الف) تقسیم ثنائی

برخی اصولیان<sup>۱</sup> در مقام تفکیک میان اقسام انصراف و تبیین منشأ انصراف معتقدند انصراف یا ناشی از کثرت استعمال لفظ مطلق و اراده مقید است، مثل استعمال لفظ حیوان در معنای جانورانی غیر از انسان، و یا ناشی از سبب خارجی (مثل غلبه وجود فرد خاصی از معنا یا ممارست مخاطب با فرد خاصی از معنا) است، مثل انصراف لفظ آب به آب فرات برای ساکنان اطراف رودخانه فرات.

قسم اول، مانع از تمسک به اطلاق است ولی قسم دوم، مانع نیست و انصراف بدوی به شمار می‌آید.

### ب) تقسیم ثلاثی

البته می‌توان قسم اول را نیز تفکیک به دو قسم کرد<sup>۲</sup> و گفت اگر انصراف ناشی از کثرت استعمال لفظ و اراده حصه‌ای از معنا به طریق تعدد دال و مدلول باشد، یا این امر موجب نقل و

۱. ر.ک: مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. ر.ک: صدر، دروس فی علم الاصول الحلقة الثانية، ج ۱، ص ۲۴۰؛ خراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۸۹.

تحقق وضع تعینی است و یا کمتر از آن و در حد وجود قرینه‌ای بر اراده تقیید است. قسم اول به واقع از بحث انصراف بیرون، و قسم دوم همان گونه از انصراف است که مانع از اثبات اطلاق به کمک قرینه حکمت می‌باشد.

### ج) تقسیم رباعی

با دقت بیشتر می‌توان منشأ دیگری نیز برای انصراف پیدا کرده و آن فهم عرفی درباره مناسبت حکم و موضوع است. چون وقتی انس ذهنی به حصه‌ای معین از حصص معنا پیدا می‌شود و آن حصه مناسب با حکم پیدا می‌کند، این مناسبت سبب انصراف می‌شود، مثل انصراف مسح در آیه وضو به مسح به ید و مثل انصراف ماء در «الماء مطهر» به «ماء طاهر». این نوع انصراف، حجت و مانع اطلاق است؛ چون مناسبت حکم و موضوع در حکم قرینه متصل لبی است.<sup>۱</sup> گاه خود این مناسبت به ارتکاز برگردانده شده است.<sup>۲</sup> و گاه می‌بینیم در برخی منابع ارتکاز مستقلاً خود از اسباب انصراف شمرده شده است.<sup>۳</sup>

### د) تقسیم خماسی

از کلام محقق خراسانی استفاده می‌شود<sup>۴</sup> که انصراف دارای پنج مرتبه است: مرتبه اول، که ضعیف‌ترین مراتب می‌باشد، انصراف بدوی است. مرتبه دوم، انصرافی است که مستند به قدر متیقن در مقام تخاطب باشد که به مبنای محقق خراسانی مانع از تمسک به اطلاق است. مرتبه سوم، آن است که مطلق به جهت کثرت استعمال آن هم استعمال حقیقی، ظهور در مقید

۱. ر.ک: عبدالساتر، بحوث فی علم الاصول، ج ۷، ص ۵۲۷؛ امام خمینی، المکاسب المحرمة، ج ۱، ص ۳۸ درباره انصراف تحریم دم به نوع خاصی از انتفاع.

۲. هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۴۳۲.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۹۱؛ امام خمینی، استصحاب، ج ۱، ص ۳۴۷؛ التعادل و التراجیح، ج ۱، ص ۵۷.

۴. خراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۸۹.

داشته باشد و منصرف بدان باشد.

مرتبۀ چهارم، انصرافی است که سبب حصول اشتراک لفظی می‌شود یعنی مطلق به جهت کثرت استعمال ظهور در مقید پیدا می‌کند چنانکه ظهور در خود معنای مطلق نیز دارد و در نتیجه اجمال پدید می‌آید و مانع از تمسک به اطلاق است.

مرتبۀ پنجم، انصرافی است که سبب نقل باشد طوری که معنای اول مهجور بماند.<sup>۱</sup>

برخی دیگر از اساتید، اقسام پنجگانه انصراف را چنین شمرده‌اند:

۱. انصراف بدوی، مثل انصراف مأکول به مأکول متعارف این انصراف اعتباری ندارد و لذا فقهای ما به حصول افکار، مأکول غیرمتعارف مثل برگ درختان داده‌اند.

۲. انصراف ناشی از کثرت استعمال، مثل انصراف اهل علم در زمان ما به عالم دینی. این انصراف با تأمل زائل نمی‌شود.

۳. انصراف لفظ به اکمل افراد در ماهیات مشکک، چنانکه علیت مستفاد از آداب شرط منصرف به علیت منحصره است و چون اکمل افراد نادر است، این نوع انصراف ثابت نیست.

۴. انصراف به قدر متیقن که این نیز ثابت نیست.

۵. انصراف ناشی از کثرت استعمال با حصول نقل.<sup>۲</sup>

#### هـ) بازگشت به تقسیم ثنائی به شکل دیگر

در تقسیم خماسی فوق نسبت به قسم پنجم باید گفت این قسم اساساً خارج از بحث انصراف است چون معنای حقیقی برای لفظ ایجاد شده است و بقیه اقسام نیز در واقع اشاره به منشأ انصراف دارد. و لذا حق آن است که بگوییم انصراف دو گونه است. بدوی و ثابت.<sup>۳</sup>

اگر موارد خاص وجود انصراف ثابت را معین کنیم می‌توانیم بقیه انصرافات را بدوی بشماریم و لذا محقق خوبی دو موردی را که انصراف ثابت است معرفی و بقیه را بدوی شمرده است به

۱. ملکی اصفهانی، اصول فقه شیعه، ج ۶، ص ۵۴۹.

۲. قدسی، انوار الاصول، ج ۲، ص ۱۸۹.

۳. همان، ص ۱۹۰.

عقیده ایشان اگر صدق ماهیت بر افراد نزد عرف عام حالت تشکیکی داشته باشد یا این تشکیک عاملش علو مرتبه برخی افراد ماهیت است که موجب انصراف لفظ از آن فرد می‌شود مثل لفظ حیوان که در عرف عام از انسان منصرف است و لذا متفاهم عرفی از حدیث «لاتصل فیما لایؤکل لحمه» موی حیوان است نه انسان. اینجا ظهور انصرافی به منزله قرینه متصله مانع از انعقاد اطلاق است.

یا عاملش دنو مرتبه برخی افراد ماهیت است، مثل صدق اسم ماء بر ماء کبریت. اینجا نیز تمسک به اطلاق وجهی ندارد. چون اصل صدق اسم بر این فرد، محرز نیست و از قبیل محفوف بودن کلام به چیزی است که صلاحیت قرینیت دارد. در غیر این مورد، انصراف بدوی است و مانع از تمسک به اطلاق نمی‌شود.<sup>۱</sup>

مشهور اصولیان گفته‌اند که اگر منشأ انصراف اکملیت برخی مصادیق معنا باشد چنین انصرافی معتبر نیست، بلکه انصراف بدوی است.<sup>۲</sup>

اقسام دیگری نیز برای انصراف شمرده‌اند ولی محقق نائینی معتقد است ذکر این اقسام که گاه بالغ بر ده قسم یا بیشتر می‌شود، فائده مهمی ندارد.<sup>۳</sup>

از انصراف بدوی، گاه به عنوان انصراف خطوری در مقابل انصراف ظهوری که انصراف ثابت است یاد می‌شود؛<sup>۴</sup> چنانکه تبادل گاه به سه قسم: تبادل باقی، اطلاقی و انصرافی تقسیم می‌شود.<sup>۵</sup>

شهید صدر بر آن است که گاه تبادل به سبب انصراف است نه وضع، و لذا تبادل انصرافی که

۱. واعظ حسینی بهسودی، مصباح الاصول، ج ۲، ص ۶۰۳.

۲. رشتی، بدائع الافکار، ص ۵۴؛ عبدالساتر، بحوث فی علم الاصول، ج ۶، ص ۶۲۶.

۳. خویی، اجودالتقریرات، ج ۱، ص ۵۳۳.

۴. فانی، آراء حول مبحث الالفاظ فی علم الاصول، ج ۲، ص ۴۰۳.

۵. شفیعی، بدائع الاصول، ص ۸۵.

از کثرت استعمال ناشی می‌شود حجت نیست.<sup>۱</sup>

### انصراف و قدر متیقن

از آنجا که قدر متیقن چندگونه تصور شده است، رابطه انصراف با وجود قدر متیقن جای دقت بیشتر دارد.

در وهله اول، قدر متیقن را دوگونه قرار داده‌اند. اول، قدر متیقن در مقام تخاطب و محاوره؛ دوم، قدر متیقن به لحاظ عالم خارج. قسم دوم ضرر به اطلاق نمی‌زند و انصراف لفظ بدان از قبیل انصراف بدوی است ولی قسم اول به نظر برخی اصولیان<sup>۲</sup> مضر است و لذا انتفای آن از مقدمات حکمت شمرده شده است. اصولیان بعدی در همین امر تفصیل داده‌اند.

محقق نائینی با نظر به کلام محقق خراسانی که انتفای قدر متیقن در مقام تخاطب را از مقدمات حکمت می‌داند معتقد است قدر متیقن در مقام تخاطب یعنی به حسب دلالت و ظهور لفظ متیقن باشد نه به حسب حکم و مراد واقعی چون به حسب معنای دوم اساساً توهم نمی‌شود که دخالت در محل بحث داشته باشد.

اما وجود قدر متیقن در مقام تخاطب اگر رجوع به انصراف داشته باشد می‌تواند در صحت اطلاق‌گیری دخالت داشته باشد وگرنه اعتباری بدان نیست و اعتماد بر اطلاق صحیح است با فرض آن که متکلم در مقام بیان مراد باشد، به معنای آن که در مقام بیان همه امور دخیل در متعلق و موضوع نفس الامری حکم باشد یا در مقام بیان همه امور دخیل در جعل و ضرب قانون باشد مثلاً روایت «خلق الله الماء طهوراً» هر چند در مورد سؤال از آب چاهی وارد شده است ولی چون در مقام جعل قانون است، مورد سؤال که قدر متیقن است مخصص آن واقع نمی‌شود.<sup>۳</sup>

همین تفصیل را مرحوم مظفر به بیانی دیگر آورده است. ایشان در مقام بیان موضوع بودن را دوگونه قرار داده است. اول آنکه مولی در مقام بیان تمام موضوع حکمش باشد و به آنچه از

۱. عبدالساتر، بحوث فی علم الاصول ج ۳، ص ۱۵۳.

۲. خراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۸۷؛ مظفر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. خراسانی، کفایة الاصول، ص ۲۸۷؛ کاظمی خراسانی، فوائد الاصول ج ۲، ص ۵۷۵.



خطاب فهمیده می‌شود اکتفا می‌کند. دوم آنکه مولی در مقام بیان ذات موضوع حکمش باشد گرچه مکلف حدود و تفصیل موضوع را نفهمد در گونه اول وجود قدر متیقن در مقام مخاطب ضروری به اطلاق نمی‌زند چون وجود قدر متیقن به معنای وجود بیان نیست ولی در گونه دوم وجود قدر متیقن مضر است چون مولی می‌تواند بر آن اعتماد کند.

حال این سؤال مطرح است که مولی چگونه در مقام بیان است؟ محقق خراسانی در پاسخ به این سؤال معتقد است برای اثبات «در مقام بیان بودن» چیزی بیش از همان گونه دوم لازم نیست و غرض مولی را که امثال عبد است بر آورده می‌کند. ولی البته اگر غرضش بیان تمام موضوع باشد و لفظش مطلق باشد و مکلف قدر متیقن را تمام موضوع بداند، برای دفع این توهّم حتماً باید به نحوی بفهماند که مطلق تمام موضوع است وگرنه اخلال به غرض خویش داشته است.<sup>۱</sup>

بنابراین شاید بتوان گفت قدر متیقن در مجموع سه گونه است:

**اول**، قدر متیقن به حسب عالم خارج؛ یعنی حصه یا حصه‌هایی از مطلق که امثال به اتیان آنها قطعاً صدق می‌کند.

در اینجا انصراف ذهن به قدر متیقن منشأ لفظی ندارد، بلکه اساساً اصطلاح انصراف را که مربوط به استظهارات لفظی است جز با تسامح نباید به کار برد، بلکه باید گفت در اینجا قدر متیقن داریم ولی انصراف نداریم؛ چون متیقن بودن برخی مصادیق در اینجا به لحاظ فهم عرفی از لفظ نیست، بلکه به جهت خصوصیات عالم خارج است و لذا با تغییر مخاطب و شرایط خارجی او، این فهم نیز عوض می‌شود پس ظهور نوعی عام نیست.

**دوم**، قدر متیقن به حسب اراده واقعی مولی.

در اینجا نیز انصراف لفظی وجود ندارد یا به تعبیر تسامحی انصراف ذهن به قدر متیقن منشأ لفظی ندارد، بلکه به لحاظ درک عقلی از مصادیق قطعی امثال است مگر آنکه اراده قطعی مولی را به طریق ائی از مدلول قطعی لفظی کشف کنیم؛ یعنی انصراف لفظی باشد و سپس از وجود انصراف، قدر متیقن از مراد واقعی را بفهمیم.

۱. مظفر، اصول الفقه، ص ۱۸۷.

**سوم**، قدر متیقن به حسب دلالت و ظهور لفظ؛ یعنی در مقام تخاطب میان متکلم و مخاطب، قرائنی موجود باشد که مخاطب از لفظ مطلق، اراده قطعی برخی مصادیق را بفهمد. اینجا انصراف به قدر متیقن منشأ لفظی دارد و آن وجود قرائنی در مقام تخاطب است.

### شک در انصراف

شک در انصراف یا معنایش شک در وجود چیزی است که صلاحیت قرینیت دارد و لذا می‌تواند از جمله تطبیقات «اصالة الحقيقة عند الشك في القرينة» باشد، یا معنایش شک در قرینیت موجود است که از جمله تطبیقات «قاعده حصول اجمال به هنگام شک در قرینیت موجود» است.

محقق خوبی در بیان اقسام انصراف معتقد است انصراف، گاه ناشی از تشکیک در ماهیت در نظر عرف است؛ چون عرف برخی مصادیق را خارج از ماهیت می‌داند، مثل «غیر مأکول اللحم» که از انسان منصرف است و این انصراف، حجت است. و گاه برخی مصادیق به لحاظ مصداقیت مشکوک هستند، مثل مصداقیت آب زاج و آب کبریت برای «آب». در اینجا انصراف قطعی وجود ندارد، ولی همین انصراف مشکوک، صلاحیت قرینیت را دارد و لذا ظهور اطلاقی منعقد نمی‌شود.<sup>۱</sup>

اما بررسی مطلب نیاز به تأمل بیشتر دارد.

اصولیان گفته‌اند شک در قرینه دو گونه است: اول، شک در اصل وجود قرینه؛ و دوم، شک در قرینیت موجود. این دو قسم شک با هم جمع نمی‌شوند؛ چون وجود هر یک در طول عدم دیگری است و رتبه آنها واحد نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

اما در مورد شک نخست باید میان قرائن متصل و قرائن منفصل تفاوت گذاشت. مشهور اصولیان در قیود متصل به هنگام شک در اصل وجود قرینه، اصالة عدم القرینه را جاری و

۱. خوئی، اجود التقریرات، ج ۱، ص ۵۳۲؛ ج ۲، ص ۴۷۱.

۲. فرحی، تحقیق فی القواعد الفقهیة، ص ۳۸۹، قاعده شماره ۵۰.

ظهور را حجت دانسته‌اند و در موارد شک در قرینیت موجود معتقدند عام، مجمل می‌شود.<sup>۱</sup> ولی ممکن است بگوییم در قیود متصل هر دو گونه شک موجب اجمال می‌شود.<sup>۲</sup> اما در قیود و قرائن منفصل چون قرینه منفصل، معارض حجیت است، پس به هنگام شک در قرینیت قید منفصل، این شک اثری نخواهد داشت و به مجرد احتمال وجود معارض، از ظهوری که به حجیت رسیده است، دست بر نخواهیم داشت.

از اصل عدم وجود قرینه با عنوان استصحاب عدمی نیز یاد می‌شود.<sup>۳</sup> اکنون که محل بحث «انصراف» است، شک نیست که انصراف، از قبیل قیود متصل است. پس اگر ظهور اطلاقی را به هنگام شک در اصل وجود انصراف، معتبر دانستیم و اصل «عدم وجود القرینة عندالشك في القرینة» را در قیود متصل جاری کردیم که چه بهتر و گرنه دست از ظهور اطلاقی کوتاه می‌شود؛ چون اگر اصلی به نام «اصالة عدم القرینة» در قیود متصل نداشته باشیم، شک اثر خود را خواهد گذاشت و به اجمال خواهیم رسید. اما در مواردی که شک در قرینیت انصراف موجود باشد، البته اجمال پدید خواهد آمد.

اما به نظر می‌رسد درباره اجرای اصل مذکور باید تفصیل دهیم و حکم به پدید آمدن اجمال را تحلیل و بررسی کنیم.

باید بگوییم اگر ظهور عرفی بالفعل موجود باشد، چه ظهور اطلاقی یا ظهور عام، و شک در وجود قرینه بعد از تحقق ظهور عرفی و مسلم بودن آن باشد، اصالة الحقیقة جاری است. ولی تحقق این فرض در خارج قابل تصور نیست؛ چون از قیود متصل با فرض اتصال آنها به کلام سخن گفته می‌شود و تصور تحقق چنین شکی بعد از تحقق ظهور معنا ندارد.

ولی اگر ظهور عرفی بالفعل موجود نباشد، در این صورت، دیگر بحث از شک در قیود، معنا ندارد و لذا این بحث موضوعاً منتفی است؛ یعنی قابل تصور نیست که در وجود قرینه متصل یا قرینیت امر متصل شک حاصل می‌شود و لذا باید بگوییم چون شک در تحقق

۱. عبدالساتر، بحوث فی علم الاصول، ج ۷، ص ۱۷۷.

۲. همان، ج ۹، ص ۳۱۹.

۳. کاظمی خراسانی، فوائد الاصول، ج ۴، ص ۷۱۸؛ واعظ حسینی بهسودی، مصباح الاصول، ج ۱، ص ۱۲۰؛ بروجردی،

نهایة الافکار، ج ۳، ص ۸۸؛ طباطبایی قمی، آراءنا فی اصول الفقه، ج ۲، ص ۸۱.

انصراف داریم یا شک در قرینیت انصراف موجود داریم پس اساساً ظهور اطلاقى موجود نیست.

### یک دیدگاه جدید

برخی از محققان در یک نگاه جامع<sup>۱</sup> برای انصراف ناشی از امور خارجی، چهار منشأ برشمرده‌اند:

اول، غلبه وجود؛ دوم، کثرت استعمال (که این دو قسم را دیگران نیز برشمرده‌اند): سوم، ظروف سیاسی و اجتماعی خاص، چنانکه لفظ جائزه در دوره امامان معصوم شیعه علیهم‌السلام منصرف به جوائز سلاطین جور بوده است؛ چهارم، ظهور مصداق جدید برای موضوع، مثل روایات مربوط به حرمت استعمال دم که از مصداق جدید استعمال (تولید فرآورده‌های خونی) منصرف و به مصداق قدیم (اکل یا شرب) حمل می‌شود و این انصراف حجت است. مثل انصراف لفظ «نعل» در روایات مربوط به پاک شدن کف نعل با راه رفتن، به نعل‌های موجود در زمان تشریح که این انصراف حجت نیست.

ایشان در برابر انصراف ناشی از امور خارجی که در بالا ذکر شد، قسم دیگری را به عنوان انصراف ناشی از ارتکاز قرار داده و آن را سه گونه شمرده است: ارتکاز بر خلاف نص، ارتکاز بر وفق نص، و ارتکاز بر پایه مناسبت حکم و موضوع.<sup>۲</sup>

معنای این سخن، آن است که انصراف در این موارد به ارتکاز، و ارتکاز گاه به فهم عرفی درباره مناسبت حکم و مناسبت حکم و موضوع بر می‌گردد.

این در حالی است که به نظر می‌رسد اولاً، فهم مناسبت حکم و موضوع را باید به ارتکاز بازگرداند؛ چون مناسبت، امری تکوینی یا طبیعی نیست، بلکه فهم ارتکازی پنهان در عرف، این مناسبت را آشکار می‌سازد.

ثانیاً، وجه روشنی برای قسیم قرار دادن سه گونه مذکور و ارتباط آنها با هم وجود ندارد. علاوه بر آن که هر تقسیم‌بندی باید در نتیجه بحث، دخالتی داشته باشد و بدون لحاظ ثمره

۱. مبلغی، قاعده الانصراف، ص ۱۱۷.

۲. مبلغی، قاعده الانصراف، ص ۱۳۴.

نهایی، تقسیم‌بندی وجهی ندارد.

اما در مواردی که لفظ مطلق منصرف به حصه‌ای از معنا می‌شود و سبب انصراف، غلبه وجود آن حصه است، بدین نتیجه رسیده‌اند که می‌توان فرق گذاشت میان مواردی که حصه دیگر که نادر الوجود است ندرت کیفی داشته باشد، یا ندرت کمی. در صورت اول، انصراف حجت است، مثل انصراف لفظ مسح به مسح با دست؛ چون این گونه مسح، مصداق اکمل و ابرز است.<sup>۱</sup> ولی در صورت دوم، انصراف تنها در صورتی حجت است که غلبه عادی نبوده بلکه شدید باشد و طرف دیگر ندرتی ملحق به عدم داشته باشد مثل انصراف ادله کفایت اذان گفتن دیگری برای انسان به اذان گفتن مرد، نه اذان گفتن زن.<sup>۲</sup>

در اینجا نیز باید بیافزاییم که اصولیان متأخر تصریح دارند صرف اکملیت، موجب انصراف نیست.

## نتایج بحث

در باره تمام اقسام انصراف می‌توان گفت هر جا ظهور عرفی عام موجود باشد چه آنکه سبب شناخته شده باشد یا نباشد، و چه آنکه معنای منصرف الیه به سر حد معنای موضوع له به وضع تعیینی رسیده باشد یا نه، و چه آنکه معنای منصرف عنه، متروک و منقول عنه باشد یا نه، در همه این موارد، ظهور حجت است.

لکن آنچه اصولیان درباره ظهور متکی به انصراف گفته‌اند مربوط است به انصرافی که ناشی از وجود قرینه عرفی و فهم عمومی بر حصه‌ای از معنا باشد، آن هم در جایی که معنای حقیقی لغوی موجود و امکان اراده اطلاق از لفظ منتفی نباشد. و چون انصراف از قبیل قیود متصل است، پس شک در اصل تحقق انصراف به معنایی که بیشتر گفتیم، مساوق با شک در ظهور اولی لفظ است، مگر آن که ظهور انصرافی را ظهور ثانوی بدانیم که هنوز سبب اشتراک یا نقل نشده است و ظهور اولی را مربوط به معنای حقیقی و موضوع له بدانیم که هنوز متروک نشده

۱. ر.ک: عبدالساتر، *بحوث فی علم الاصول*، ج ۶، ص ۶۲۶؛ رشتی، *بدائع الافکار*، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۱۲۷.

است. یعنی دو گونه ظهور همزمان و در عرض هم موجود است بدون آنکه اشتراک یا نقل قائل بشویم و البته ظهور دوم، متأخر از ظهور اول شکل گرفته است. به هر صورت، تصور تحقق ظهور انصرافی با حفظ ظهور اطلاق بدون پذیرش اشتراک یا نقل، مشکل است. اما آنچه درباره ناشی انصراف گفته‌اند در واقع نوعی بحث‌های تحلیلی است که در دوره‌های اخیر شکل گرفته است و پیشتر اصولیان با طرح قاعده انصراف فقط به وجود نوعی ظهور اشاره داشتند که منشأ وضعی ندارد و رجوع به قرینیت فهم عرفی داشته است. در بررسی انصراف ناشی از ارتکاز می‌توان گفت خود این ارتکاز، ناشی از یک فهم عرفی است که مربوط به عالم الفاظ نیست ولی چون مردم با این فهم به باب الفاظ وارد می‌شوند، قرینیت آن سبب شکل‌گیری ظهوری جدید غیر از ظهور اولی لغوی می‌گردد. پس انصراف، قرینیت فهم عرفی را نشان می‌دهد که اثرش ظاهر ولی تفصیل وجودی‌اش مخفی است. اما درباره انصرافات ناشی از امور خارجی که برخی محققان بدان اشاره داشتند می‌توانیم بگوییم در این تقسیم رباعی، قسم سوم و چهارم، در واقع رجوع به قسم اول و دوم دارد؛ چون ظروف سیاسی و اجتماعی یا ظهور مصداق جدید برای معنا، هر دو مربوط به غلبه وجود حصه‌ای از معنا یا کثرت استعمال در برهه‌ای خاص از زمان است نه بیشتر.

### تطبیقات فقهی

چند مسأله فقهی جدید که مترتب بر قاعده حجیت انصراف است.

### مسأله اول

در همه موارد تحدیدات شرعی مانند تحدید آب کر به مقدار سه وجب و نیم، و تحدید حداکثر فاصله میان صف‌های جماعت و افراد به مقدار یک گوسفند خوابیده یا مقدار فاصله میان قدم‌ها و سر انسان در حالت سجده، یا تعیین حد ترخص به نشنیدن صدای اذن و ندیدن دیوار شهر، یا تعیین اول ماه‌های قمری به رؤیت هلال و مانند آن، باید وجب را حمل بر وجب متعارف و قدم را در حد متعارف و همین‌طور گوش و چشم را برای شنیدن و دیدن در حد متعارف دانست. بنابراین رؤیت هلال با ابزار و آلات جدید و پیشرفته که فراتر از قدرت بینایی انسان در حالت طبیعی و متعارف است، مشمول ادله اعتبار رؤیت نیست و اطلاق رؤیت شامل

این گونه رؤیت نمی‌شود و منصرف از آن است.

سرّ مطلب آن است که تحدید با ابهام و تردد و اجمال نمی‌سازد و اگر به اطلاق دلیل اخذ شود، تردید و اجمال در بیان حد و اندازه پدید می‌آید و در مقام تحدید، چیزی بر خلاف اقتضای تحدید لازم می‌آید؛ چون افراد مختلفی برای مطلق، قابل تصور است که اختلاف فاحش با هم دارند و تخییر میان این افراد در مقام تحدید، قابل قبول نیست. ناچار در این موارد باید گفت مراد، فرد شایع است و اختلاف اندک میان افراد شایع قابل تسامح است و منافاتی با تحدید ندارد و در نتیجه اطلاق در این گونه موارد که اختلاف اندک موجود میان افراد لحاظ می‌شود، حاکم و معتبر است و همین اطلاق، اقتضا دارد که در میان افراد شایع، به فرد اقل اکتفا شود و زائد بر آن غیر واجب حساب شود. پس در میان وجب‌های متعارف، به اقل آنها از حیث اندازه می‌توان اکتفا کرد و همین طور مثلاً در صف‌های جماعت اگر به اندازه بلند قامت‌ترین فرد از میان افراد شایع انسان، فاصله افتاده باشد، اتصال، برقرار و فاصله بیش از آن مخل به اتصال صفوف است. خلاصه مکلف باید از اطلاق لفظ دست بردارد و اطلاق در میان افراد شایع که لفظ، منصرف بدان‌هاست را لحاظ کند و در دوران این اطلاق دوم به فرد حداقلی یا حداکثری، به هر کدام که سبب تعذیر یا تنجیز است، می‌تواند اکتفا کند. از این رو در رؤیت هلال اگر ماه با قوی‌ترین چشم از چشم‌های متعارف رؤیت شود، تکلیف منجّز است و در صف‌های جماعت اگر به اندازه بلند قامت‌ترین فرد شایع، فاصله افتاده باشد، مکلف برای برقرار بودن اتصال می‌تواند به اطلاق دلیل به عنوان معذّر تمسک کند و قصد فرادی کردن و وجوب قرائت حمد و سوره را از خود نفی کند.

از آنچه گفتیم معلوم می‌شود هر جا ادعای انصراف شود دیگر اطلاق، اعتباری نخواهد داشت، بلکه اطلاق به مقداری که انصراف دارد، معتبر است.

علاوه بر مسأله رؤیت هلال با ابزار نجومی، در مسأله اشتراط اتحاد آفاق که نظر مشهور فقهاست نیز به انصراف ادله تمسک شده است. ملا احمد نراقی در رسائل و مسائل چنین آورده است:

۱. ر.ک: قائینی، المبسوط، الحج و العمرة، ج ۱، ص ۵۰۱.

هر گاه دو شهر در طول، تفاوت فاحش داشته باشند... رؤیت هلال در بلد قلیل الطول موجب ثبوت اول ماه در بلد کثیرالطول نمی‌شود... چون اینها معلوم شد، معلوم می‌شود که رؤیت هلال در بغداد کفایت ثبوت اول ماه در کشمیر نمی‌کند... و همچنین دیدن در مصر کفایت از برای بغداد نمی‌کند و... در قواعد مسلمة هست که مطلق، منصرف به فرد شایع می‌شود، و در بغداد ثابت شدن رؤیت به (رؤیت) در کشمیر مثلاً از فروض نادره است. پس مراد شارع، امری است که شایع است که ثبوت رؤیت در ولایات قریبه به هم باشد. و از این راه می‌توان گفت که: مطلقاً همین که دو بلد بسیار از هم دور باشند، رؤیت احدهما مطلقاً کفایت دیگری را نمی‌کند، خواه عرض و طول آنها را بدانیم یا نه، همچنان که ظاهر آن است که مشهور میان علمای دین است، از قرار تصریح بعضی از علماء<sup>۱</sup>.

اطلاقات ادله موجود درباره اعتبار رؤیت مثل «صوموا للرؤية و افطروا للرؤية» منصرف به رؤیت عادی و با چشم غیر مسلح است و از آنجا که این ادله ظهور در حصر دارند (یعنی حصر سبب حکم به تحقق و حلول ماه) پس رؤیت با ابزار یا اثبات اول ماه از طریق محاسبات را نفی می‌کنند.<sup>۲</sup>

در مقابل این انصراف چند گونه استظهار دیگر وجود دارد:

۱. رؤیت، اعم از رؤیت حسی بدون ابزار، و رؤیت حسی با ابزار و آلات نجومی، و رؤیت علمی و عقلی از طریق محاسبات و قطع به تولد تکوینی ماه و خروج آن از محاق است. پس اطلاق، حاکم است و انصراف وجود ندارد.

۲. اعتبار رؤیت بر اساس ادله لفظی و انصرافش به رؤیت بدون ابزار، قابل قبول است، ولی این ادله ظهور در حصر ندارد، تنها رؤیت متعارف و عام البلوی را متعرض شده است و نسبت به قبول یا رد طرق دیگر ساکت است.

۳. گرچه ادله ظهور در رؤیت حسی بدون ابزار دارد، ولی این ادله ظهور در موضوعیت چنین رؤیتی ندارند، بلکه رؤیت حسی بدون ابزار طریقت دارد و اعتبار طرق دیگر را می‌توان از طریق اولویت ثابت کرد؛ چون رؤیت حسی، خطاپذیر و ظنی است و اگر حجیت آن قبول

۱. مختاری، مجموعه رؤیت هلال، ج ۳، ص ۲۲۱۷.

۲. ر.ک: قائینی، المبسوط، الحج و العمرة، ج ۱، ص ۴۸۵.



نشده باشد به طریق اولی محاسبات نجومی جدید قابل قبول خواهد بود.  
 ۴. بر فرض وجود انصراف و وجود تقیید باید گفت این تقیید، مفهوم ندارد و حداقل آن که اطلاق هم ندارد. پس کفایت رؤیت با تلسکوپ، دلیل خاص خارجی می‌خواهد.<sup>۱</sup>

## مسأله دوم

در اعتبار روش‌های علمی جدید برای اثبات نسب و آزمایش ژنتیک و DNA میان فقها بحث است. از یک‌سو این روش‌های علمی به حدی تجربه و محک خورده‌اند که مورث یقین یا اطمینان است و تخلف ندارد و از سوی دیگر برای اثبات نسب، طرق شرعی معتبری از راه نصوص ثابت شده است مانند حدیث نبوی «الولد للفراش و للعاهر الحجر».

اکنون سؤال آن است که اگر فرزندی از زنی که در فراش مردی است (زنی که زوجه شرعی مردی است)، متولد شد ولی آزمایش‌های علمی نشان می‌دهد این فرزند از این مرد نمی‌تواند باشد و هیچ دلیلی هم برای اثبات زنا‌ی مادر وجود ندارد، آیا طریق علمی قطع‌آور یا اطمینان‌آور ملاک داور است و قاضی بر اساس آن باید نفی ولد کند یا حدیث شریف مورد عمل قرار می‌گیرد و طریق علمی اعتبار ندارد.

برخی فقهای اهل سنت از حدیث شریف نبوی فهمیده‌اند که فراش به طور مطلق، دلیل شرعی بر نسب است چه نسب برای ما مشکوک باشد یا نباشد و چه از طریق علمی قطع به خلاف آن پیدا کنیم یا نه.

ولی برخی از فقهای شیعه در پاسخ گفته‌اند حدیث شریف نبوی هر چند مطلق است ولی ظهور در امارت ظنی فراش برای نسب در موارد شک دارد، یعنی حکم واقعی را بیان نمی‌کند بلکه مسوق برای بیان حکم ظاهری در موارد شک است پس شامل مواردی می‌شود که اثبات نسب از طریق علمی قطعی محال باشد. چون همان‌گونه که اصول علمی در فرض وجود امارات حجت نیست، امارات نیز در فرض وجود قطع، معتبر نیست و لذا آنچه مفتیان اهل

۱. قائینی، المبسوط، الحج و العمرة، ج ۱، ص ۴۸۶.

سنت گفته‌اند که آزمایش‌های علمی به دلیل اجماع، حجت نیست و نسب، تنها از راه فراش یا بینه یا اقرار ثابت می‌شود، سخنی غیر قابل قبول است.<sup>۱</sup>

### مسأله سوم

برخی از فقها معتقدند اگر مهریه زن، مبلغ معینی از پول رایج کشور و موضوع مطالبه باشد، با فرض وجود تورم و کاهش ارزش خرید پول، همان مبلغ مسمی باید پرداخت شود ولی در مقابل، برخی دیگر معتقدند مطابق ارزش واقعی آن مبلغ در زمان تسمیه باید پرداخت شود.<sup>۲</sup> دسته دوم به انصراف ادله تمسک کرده‌اند.

ناگفته نماند در باب قرض نیز که شبهه ربا مطرح است، و برخی به اطلاقات ادله حرمت ربا تمسک کرده‌اند و برخی دیگر در مقابل، این نوع زیادت ناشی از کاهش ارزش پول را خارج از ادله حرمت ربا و به تعبیر دیگر، ادله را منصرف از آنها دانسته‌اند، پاسخ مسأله مبتنی بر آن بود که پول، ارزش اعتباری مستقل دارد یا نه.

در اینجا همان نکته را در قالب دیگر تعبیر کرده‌اند و گفته‌اند مسأله مبتنی بر آن است که مبلغ مسمی از قبیل مثلیات است یا از قبیل قیمیات؟

کسانی که مبلغ مسمی به عنوان مهریه را از قیمیات می‌دانند با کسانی که به انصراف تمسک کرده‌اند به یک نتیجه رسیده‌اند. حال آیا انصراف، منشأ قیمی دانستن پولی است که مهرالمسمی قرار گرفته یا قیمی دانستن پولی که مهر المسمی است منشأ انصراف ادله وجوب ادا شده است؟ ظاهراً احتمال دوم صحیح است؛ چون انصراف از قبیل دلالت لفظی است و دلالت لفظ بر معنای معین، فرع بر نفس تعیین و تقرر آن معنا پیش از دلالت است.

آیت‌الله سیدعلی سیستانی و آیت‌الله میرزا جواد تبریزی پول را از مثلیات می‌دانند و در مقابل، برخی همچون آیت‌الله حسین نوری همدانی و آیت‌الله محمد هادی معرفت پول را اساساً از قیمیات و برخی همچون آیت‌الله محمد مهدی آصفی گاه آن را مثلی و گاه قیمی دانسته‌اند. آیت‌الله محمد تقی بهجت معتقد است: منصرف از وجه رائج، مصرف زمان تعیین مهر است

۱. ر.ک: محسنی، *الفقه و المسائل الطبیه*، ص ۳۰-۳۲.

۲. ر.ک: هدایت‌نیا، *حقوق مالی زوجه*، ص ۱۶۰.

و برخی دیگر در صورت کاهش زیاد ارزش پول، زوج را به پرداخت ارزش واقعی زمان عقد ملزم دانسته‌اند، مانند آیات جعفر سبحانی، صالحی مازندرانی، علی مشکینی، ناصر مکارم شیرازی و نیز آیت‌الله محمدتقی بهجت.<sup>۱</sup>

قابل ملاحظه است که فقها برای بررسی مسائل مربوط به کاهش ارزش پول از سه طریق وارد شده‌اند:

اول، از طریق بررسی وجود اطلاق یا انصراف در ادله لفظی؛  
دوم، از طریق بررسی قیمی یا مثلی بودن پول؛  
و سوم، از طریق بررسی ارزش اعتباری مستقل داشتن پول.

از بیانات آنها می‌توان فهمید بررسی طریق سوم، زمینه‌ساز رسیدن به نتیجه‌ای در طریق دوم و طی طریق دوم برای رسیدن به نتیجه نهایی درباره اطلاق و انصراف ادله است.

پس اختلاف تعابیر آنها به خاطر آن است که هر کدام به مرحله‌ای خاص از مراحل سه‌گانه توجه داشته‌اند.

### مسئله چهارم

درباره اشتراط وحدت آفاق یا عدم اشتراط وحدت آفاق، بیشتر اشاره کردیم که برخی فقها به اطلاق لفظ «شهر» تمسک کرده‌اند. اکنون نظر داریم به ادله دیگری که صاحبان قول غیرمشهور به اطلاق آنها تمسک کرده‌اند، ولی رأی مشهور آن است که همه این اطلاقات، منصرف به بلاد متحد الافق با بلد رؤیت است.

از جمله ادله که مخالفان مشهور به اطلاق آنها تمسک کرده‌اند، روایاتی است که لفظ «رؤیت» در آنها بکار رفته است. مثل توفیق شریف: «لاصوم من الشک، افطر لرؤیته و صم لرؤیته».<sup>۲</sup>

۱. ر.ک: یوسفی، ربا و تورم، ص ۲۶۳، ص ۳۱۵؛ هدایت‌نیا، حقوق مالی زوج، ص ۱۶۱-۱۶۶.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، باب ۱۵ از ابواب احکام شهر رمضان، حدیث ۱.

و نیز صحیححه حلبی از امام صادق علیه السلام «انه سئل عن الالهة، فقال: هي اهلة الشهور، فاذا رأيت الهلال فصم و اذا رأته فأفطر»<sup>۱</sup>.

و نیز روایت فضل بن عثمان از امام صادق علیه السلام: «ليس على اهل القبلة الا الرؤية و ليس على المسلمين الا الرؤية»<sup>۲</sup>.

و از دیگر ادله، روایاتی است که از اعتبار بینه سخن دارد و اطلاق آنها اقتضا دارد که اگر بینه نزد فردی قائم شود، حجت است، چه آن فرد از اهل بلاد متحد الافق با بلد شاهدان باشد یا از بلاد مختلف الافق. از جمله این روایات، صحیححه ابوبصیر از امام صادق علیه السلام است:

أنه سئل عن اليوم يقضى من شهر رمضان؟ فقال: لا تقضه الا أن يثبت شاهدان عدلان من جميع اهل الصلاة متى كان رأس الشهر. و قال: لا تعلم ذلك اليوم الذي يقضى الا ان يقضى اهل الامصار، فإن فعلوا فصمه.<sup>۳</sup>

در این روایت تعبیر به «شاهدان عدلان من جميع اهل الصلاة» دارد یعنی شاهدان از هر بلدی که باشند، کافی است.

و نیز روایت صحیححه عبدالرحمن که گوید: سألت ابا عبدالله علیه السلام عن هلال رمضان يغم علينا في تسع و عشرين من شعبان فقال علیه السلام: «لا تصم الا ان تراه. فإن شهد اهل بلد آخر فاقضه»<sup>۴</sup>. ولی مشهور که قائل به اعتبار وحدت افق است، در برابر این نصوص گفته‌اند که همه اطلاعات در این نصوص، منصرف به بلاد متحد الافق و قریب به هم است و برای همه بلاد اثبات هلال نمی‌کند.

البته اعتماد بر انصراف نیز مواجه با اشکالاتی است:

اول آن که انصراف بدوی است.

دوم آن که انصراف در همه نصوص نیست. شاهدش آن است که در صدق عنوان شنبه یا یکشنبه برای روزها شرط اتحاد افق نیست، بلکه روز شنبه در همه جای دنیا روز شنبه است.

۱. همان، باب ۳ از ابواب احکام شهر رمضان، حدیث ۱.

۲. همان، حدیث ۱۲.

۳. همان، باب ۱۲ از ابواب احکام شهر رمضان، حدیث ۱.

۴. همان، حدیث ۲.

پس اگر در بلدی روز شنبه به عنوان روز عید ثابت است، همان روز شنبه در همه بلاد روز عید خواهد بود.

سوم آن که انصراف بر فرض ثابت شود در اثبات اشتراط وحدت آفاق کافی نیست؛ چون این نصوص اول ماه را در همه بلاد قریب به هم اثبات می‌کند و در غیر آنها اثبات نمی‌کند، ولی اشتراط وحدت آنان یا عدم اشتراط، مطلبی دیگر است که دلیل خاص خود را می‌طلبد.<sup>۱</sup>

### مسأله پنجم

فروش یا اهدای اعضای بدن برای جراحی و پیوند به دیگران، محل سؤال از فقها واقع شده است. در جایی که شخص وصیت به انجام این کار بعد از مرگ خود کند، یا اولیاء متوفی بخواهند اعضای بدن او را در اختیار دیگران قرار دهند، در وهله اول به نظر می‌رسد ادله احترام بدن مؤمن در حال حیات و ممات دلالت دارد که این کار حرام است؛ چون تقطیع بدن میت بی‌حرمتی به اوست. ولی فقها گفته‌اند که این ادله اطلاق ندارد و منصرف به مواردی دیگرست که نجات جان آدمی و اهداف خیرخواهانه و صحیح و عقلایی در کار نیست. پس اهداء اعضای بدن میت به وصیت او یا به اختیار اولیائش از شمول ادله احترام بیرون است؛ چون اساساً این کار توهین به میت نیست.<sup>۲</sup> مگر آن که دلیل دیگری از جهت دیگری سبب منع از چنین کاری باشد؛ مثلاً کسی بگوید میت، مالک بدن خود نیست و پس از موت هم نسبت بدان ذی حق نیست و به طریق اولی، اولیاء میت نیز حق تصرف ندارند حتی فرد زنده که نسبت به بدن خود حق تصرف دارد، این حق معنایش مالکیت بدن یا جواز تصرفی که موجب نقص عضو بشود، نیست و ممکن است از ادله احترام مثل «حرمة المؤمن میتاً کحرمته حياً»<sup>۳</sup> استظهار کرد که احترام بدن میت در همان حدودی است که بدن زنده اش احترام داشت و این احترام به جعل الهی ثابت است و قابل اسقاط نیست. در این حال اگر ادله وجوب حفظ نفس محترمه به حدی قوی بود که بر ادله احترام، مقدم گشت به نحوی که بتوان کشف کرد ملاک

۱. ر.ک: قائینی، *المبسوط، الحج والعمرة*، ج ۱، ص ۴۲۸-۳۷۱.

۲. یزدی، *مسائل فقهی جدید*، ص ۱۹۰.

۳. حر عاملی، *وسائل الشیعه*، باب ۲۵ از ابواب دیات الاعضاء، ص ۲۴۹.

و جوب حفظ نفس محترمه از ملاک تحریم تقطیع بدن میت، اقوی و اهم است، در این صورت می توان ملاک اقوی را در حالت تزامم دو ملاک، مقدم داشت و گرنه دلیلی بر نادیده گرفتن ادله احترام نداریم و نمی توانیم احترام زنده را اقوی از احترام مرده بدانیم. ناگفته نماند انصراف دیگری نیز در اینجا قابل توجه است. می توان گفت روایت «حرمة المؤمن میتاً کحرمة حياً» منصرف به جسد میت است، نه روح او. پس اگر کسی بگوید دلیل احترام میت معنایش تجلیل و تکریم او و بدگویی نکردن از اوست نه تکریم جسد او، گوییم اولاً، تکریم جسد، نوعی تکریم شخصیت مؤمن است و ثانیاً، دلیل احترام اساساً منصرف به جسد است که باید منته نشود یا به خوبی تجهیز و دفن شود.



## منابع

۱. امام خمینی (۱۳۷۵)، التعادل و التراجم، تهران، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، الاستصحاب، تهران، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۰)، المكاسب المحرمة، قم، نشر اسماعیلیان.
۴. بروجردی، محمدتقی، نهاية الافكار (تقریرات درس شیخ ضیاء‌الدین عراقی)، قم، نشر جامعه مدرسین.
۵. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۳۸۶ق)، وسائل الشیعة، تهران، المكتبة الاسلامية.
۶. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۴ق)، کفایة الاصول، قم، نشر جامعه مدرسین.
۷. خوئی، سیدابوالقاسم، اجود التقریرات (تقریرات درس محقق نائینی)، قم، نشر مطبعة عرفان.
۸. رشتی، میرزا حبیب‌الله، بدائع الافکار، قم، نشر مؤسسه آل‌البتین علیهم السلام.
۹. شاهرودی، سید محمود، بحوث في علم الاصول (تقریرات درس شهید صدر)، قم، نشر مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۱۰. شفیعی، سید علی (۱۳۹۵)، بدائع الاصول (تقریرات درس آیت‌الله سید علی موسوی بهبهانی)، نشر خوزستان.
۱۱. صدر، سید محمدباقر، دروس في علم الاصول، قم، نشر مؤسسه النشر الاسلامی، (جامعه مدرسین).
۱۲. طباطبایی قمی، تقی، آراءنا في اصول الفقه، قم، نشر محلاتی.
۱۳. عبدالساتر، حسن، بحوث في علم الاصول (تقریرات درس شهید صدر)، بیروت، نشر الدار الاسلامیة.
۱۴. فانی اصفهانی، علی (۱۴۰۱)، آراء حول مبحث الالفاظ في علم الاصول، قم، نشر رضا مظاهری.
۱۵. فرحی، سید علی (۱۴۳۰)، تحقیق في القواعد الفقهیة، قم، نشر جامعه مدرسین.
۱۶. قاینی، محمد (۱۴۳۰)، المبسوط في فقه المسائل المعاصرة، قم، نشر مرکز فقه ائمه

اطهار بالتیله.

۱۷. قدسی، احمد (۱۴۱۴)، انوار الاصول (تقریرات درس آیت الله مکارم شیرازی)، قم، نشر مدرسه الامام علی بن ابی طالب ع.
۱۸. کاظمی خراسانی، محمدعلی، فوائد الاصول (تقریرات درس محقق نائینی)، قم، نشر جامعه مدرسین.
۱۹. مبلغی، احمد، «قاعده الانصراف»، مجله فقه اهل بیت، شماره ۲۶، سال ۷.
۲۰. محسنی، آصف، الفقه و المسائل الطیبه، نشر مؤلف.
۲۱. مختاری، رضا، مجموعه میراث فقهی: رؤیت هلال، قم، بوستان کتاب.
۲۲. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۶ق)، اصول الفقه، نجف، دار النعمان.
۲۳. ملکی اصفهانی، محمود (۱۴۲۸)، اصول فقه شیعه (تقریرات درس آیت الله فاضل لنکرانی)، قم، نشر مرکز فقهی ائمه اطهار ع.
۲۴. واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور، مصباح الاصول (تقریرات درس آیت الله خویی)، قم، نشر مکتبه الداوری.
۲۵. هدایت نیا، فرج الله (۱۳۸۵ش)، حقوق مالی زوجه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۶. یزدی، محمد (۱۳۸۰)، مسائل فقهی جدید، قم، انتشارات نصایح
۲۷. یوسفی، احمدعلی (۱۳۸۱)، ربا و تورم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.